

نویسنده : رحمت الله عبدالله یف  
برگردان از زبان روسی : توسط رحمت الله روند

## ویژه گی های تاریخی تشکیل دولت افغانستان

حوادثی که در نیمه سده بیستم در افغانستان به وقوع پیوسته اند، با حوادث دوره تشکیل دولت متمرکز در اواخر سده نهم در این کشور پیوند ناگسستنی دارند. پیدایش دولت متمرکز در افغانستان به پراکنده گی سیستم فیودالی و اختلافات میان قبایلی پایان بخشید صد سال پیش از آن مشکلاتی بوجود آمده که در طول تاریخ بعدی افغانستان بالای حیات سیاسی آن اثر بزرگی بجا گذاشت. این مشکلات قبل از همه به خصوصیت تنوع ملی، نقش سیادت سران فیودالی پشتون در رهبری دولت، ویژه گی های ساختار دولت، نقش وجایگاه مردمان غیر افغان در حیات سیاسی و اقتصادی کشور، مناسبات متقابل ملیت های اساسی ساکن کشور و شاخص های زیاد دیگر بستگی دارد. بدون مطالعه و تحلیل منبع واضع تاریخی بروز مشکلات در مناسبات مردمان در دوره پیدایش دولت متمرکز در افغانستان نمیتوان ماهیت پر ابلم های تاریخ کنونی آنرا درک نمود.

روند تشکیل دولت متمرکز افغانستان در اوسط سده هژدهم با پیدایش دولت مستقل افغان توسط احمدشاه درانی در سال 1747 با پایتخت آن در قندهار آغاز یافت. دولتی که توسط احمدشاه درانی در نتیجه تهاجم و جنگ های پی در پی و دوامدار بوجود آمد، به امپراتوری درانی تبدیل شد. این دولت به حیث یک هسته ساحات قبایل پشتون را در یک مرکز واحد متحد ساخته و سایر مناطق را که باشندگان آن غیر افغان بودند، به خود تابع و ملحق نمود. ایجاد و انکشاف مناسبات اجتماعی فیودالی میان قبایل پشتون شرایط داخلی را برای تشکیل دولت افغان مهیا ساخته، همزمان با آن سقوط امپراتوری بزرگ مغل ها در هند، متلاشی شدن امپراتوری نادر افشار در ایران و وقوع جنگ های خصمانه میان خان نشین های آسیای میانه شرایط بیرونی خوبی را برای تشکیل دولت افغانی بوجود آورد. امپراتوری درانی بر مبنای اتحاد گروه های قبایل ابدالی پشتون تشکیل یافته و نمونه دولت قبایلی بود که در شرایط بحران سیستم ساختار قدرت دولتی و رهبری عنعنه یی ایجاد گردید. تسخیر سرزمین های بیگانه از طریق جنگ های خونین یکی از ویژه گی های دولت احمدشاه و اخلاف او بود، حتی در زمان حیات مؤسس دولت افغانی، خوانین افغان شمال غرب هند، بلوچستان، خراسان و موقتا بلخ را اشغال نموده، تا مرو و بدخشان پیشروی کردند. به قول خاور شناس شهیر روسیه ی.م. ریسنر : « انکشاف فیودالیسم در جامعه افغانی، تلاش خوانین پشتون بخاطر رفع تناقضات طبقاتی و استفاده از نیروی نظامی به خاطر تسخیر و چورو چپاول کشورهای همسایه تهاجم افغان هارا به سرزمین های بیگانه تسریع بخشید». ۱

در آغاز دهه پنجم سده هژدهم نیروی های نظامی شاه افغان سرزمین های خان نشین شمال را در سواحل چپ رود آمو که پس از سقوط امپراتوری نادر افشار واحد های مستقل بودند، اشغال

نمود. به قول س. ن. پوژاکوف : « این متصرفات مستقل عبارت بودند از : بدخشان، قندز، اندراب، خلم، مزار شریف، بلخ، بامیان، آقچه، سر پل، اندخوی، میمنه و شبرغان». ۲. قوای افغانی در نتیجه یک تهاجم موفقانه در سال ۲۵۷۱ بلخ را تسخیر و آنرا به مرکز حکمرانی خود تبدیل نمود. حاکمیت افغان ها در سرزمین های اشغالی چندان مستحکم نبود، احمدشاه مجبور شد چندین بار به بلخ لشکر کشی کرده و برای نگهداری از آن قرارگاه نظامی تاسیس نماید. با وجود تلاش و لشکرکشی های متعدد اخلاف احمدشاه، افغان ها نتوانستند این خان نشین هارا به صورت کل تابع خود سازند. اما درباره بدخشان باید گفت که حاکمیت امیران افغان در آن دیار نیز متزلزل و موقتی بود. چنانچه گ. ا. اراندارینکوف خاطر نشان میسازد: فقط « در سال 1869 بدخشان استقلال خود را از دست داده و جزئی قلمروی کشور افغانستان گردید». ۳

مناطق سواحل چپ رود پنج (رود آمو)، بدخشان، قندز، ترکستان جنوبی، که بعدا بنام « ترکستان افغانی» مسمما گردید، در زمان حکومت امیر عبدالرحمان پس از جنگ های شدید و بیرحمانه علیه مقاومت های متعدد باشندگان بومی این مناطق و سرکوب آنها، به قلمروی افغانستان الحاق گردید. کسانی که علیه حکومت امیر افغان قد علم میکردند، به جزاهای گوناگون و غیر کرامت انسانی نظر به امر امیر محکوم میشدند. افغان ها به خاطر سرکوب مقاومت های آزادیخواهانه مناطق اشغالی، سران و تاجران این نواحی را به خاطر تضعیف روحیه همبیاران شان در محضر عام توبیخ و تحقیر میکردند. به گونه مثال، پس از اشغال بدخشان عساکر امیر پنجاه نفر تاجر را به اتهام شورش و حمله به قطعه محافظ و قشله عسکری بازداشت کردند، به اساس فرمان امیر اموال تجارتي و مال و مواشی آنها مصادره و به قطعه عسکری تحویل داده شد. چنانچه خود امیر عبدالرحمان خان اعتراف کرده است که: « با وجود آنکه برای رهایی هر کدام آنها به من غرامت بس هنگفت پیشنهاد کردند، من امر کردم که آنها را به توپ ببندند، زیرا آنها در مقابل مردم بی آزار من جرایم بزرگی را مرتکب شدند. امر من در باره آنها فوراً به مرحله اجرا گذاشته شد، تا برای دیگران پند خوبی باشد». ۴

مطیع ساختن سرزمین های مستقل خان نشین شمال توسط مهاجمان افغان به دو دلیل نسبتاً به صورت سهل انجام یافت: یک، این مناطق مستقل نسبتاً کوچک از پشتیبان تاریخی و تباری خود یعنی امارت بخارا مجزا گردیده و از عقب جبهه به رود آمو محصور بودند، که تحت این شرایط به آسانی توسط مهاجمین افغان صید شدند. دو، بریتانیای کبیر پس از تلاش ناکام به خاطر تسخیر افغانستان در سال های 1878-1880 و هراس از هجوم برق آسا و پیشروی روسیه به آسیای میانه کمک های تسلیحاتی و مالی خود را به امیر افغان به خاطر تسخیر ولایات شمال تزیید و تسریع بخشید. پ. الیکسینکوف بدین باور است که «ترکستان کنونی افغانی به کمک بریتانیای کبیر از بدنه بخارا مجزا گردیده و به یکی از ولایات افغانستان تبدیل شد». ۱، بنا بر آن هیچ اسنادی وجود ندارد که این نواحی خان نشین های مستقل برضا و رغبت خود به قلمروی کشور افغانستان پیوسته باشند. با وجود طلوع و افول امپراتوری درانی و مبارزه خاندانی میان قبایل و خیل های گوناگون پشتون بخاطر کسب قدرت، لشکر کشی ها و تهاجمات مکرر برای تسخیر مناطقی که تاجیک ها، ازبک ها، ترکمن ها و سایر اهالی غیر افغان در آن ها ساکن داشتند، تا اواخر سده نوزدهم ادامه یافت. چنانچه س. م. حکیم بیکوف دانشمند خاورشناس قزاقستانی خاطر نشان میسازد:

« از دولت قبایل پشتون ابدالی بتدریج دولت پشتونی بوجود آمد که بعدا با رشد خودآگاهی پشتون تباری گویا این دولت باید نقش دولت ملی همه قبایل پشتون را تمثیل کند.»<sup>۲</sup> تشکیل دولت متمرکز در عهد امیر عبدالرحمان خان در جریان سده نهم رقابت های استعماری دوامدار را میان بریتانیای کبیر و روسیه تزاری بخاطر استقرار، تحکیم و تقسیم ساحه نفوذ در این مناطق نیز تشدید بخشید. امپراتوری انگلیس بخاطر تامین امنیت مستعمره خود در هند بریتانیایی به فعالیت های سیاسی خارجی فعال اقدام نموده، در سال های 1871-1885 به منظور تعیین مرزهای شمالی دولت افغانستان با روسیه تزاری باب مذاکره را باز نمود. در نتیجه مذاکرات طرفین چنین توافق کردند که: « برای حفظ مناسبات نیک میان یکدیگر باید از تماس مستقیم میان مستعمرات خود در آسیای مرکزی جلوگیری کنند و ... یک منطقه حایل و بیطرف در وسط مستعمرات خود تعیین نمایند که حفظ مصونیت آن برای هر دو جانب یکسان حتمی باشد.»<sup>۳</sup> این پیشنهاد بریتانیای کبیر از جانب روسیه مورد قبول و تایید قرار گرفت و آماده گی نشان داد که افغانستان را بحیث منطقه حایل (بیطرف) شناخته و از مداخله در امور داخلی این کشور ابا و رزد باید متذکر شد که روسیه تزاری در آسیای میانه عین هدف را دنبال میکرد که بریتانیای کبیر در مورد قبایل مرزی میان هندوستان و افغانستان و بلوچستان.

ی.م. ریسنر با تحلیل سیاست انگلیس درباره افغانستان هدف بریتانیای کبیر را چنین توضیح میکند: « افغانستان باید چنان یک دولت متحد و یکپارچه باشد که روسیه نتواند ولایت شمالی آنرا بصورت قطعات کوچک به خود ملحق سازد، در عین حال کشور عقب مانده و از نگاه اقتصادی ناتوان نگه داشته شود، در غیر آن ..... افغانستان تهدیدی بزرگی برای هند بریتانیایی خواهد بود. به ویژه در صورتی که این کشور با قبایل به اصطلاح سرحد آزاد متحد شود.»<sup>۱</sup> بریتانیای کبیر میخواست که افغانستان به حیث یک دولت حایل میان هند بریتانیایی و مستعمرات روسیه در آسیای میانه در شرایط عقب مانده گی، بدون شاهراه های مواصلاتی و ارتباطی، با حفظ مناسبات اولیه قبایلی و اقتصادنوع فیودالی باقی بماند تا بدین صورت از تهاجم احتمالی روسیه به هندوستان به گونه مطمئن جلوگیری کند.

بریتانیای کبیر بمنظور رفع پیشروی احتمالی روسیه و تامین امنیت مستعمرات خود در هندوستان مساعی بس بزرگی را به خرج داد تا به اسرع وقت مرز های شمالی افغانستان را تعیین کند. اما درباره اوضاع داخلی کشور دولت انگلیس در انتخاب امیر آینده افغانستان مدت مدیدی متردد بود، در آغاز تصمیم داشت که کشور را به چند خان نشین تابع و کوچک تقسیم نماید، نامه یی که بتاريخ 14 جون سال 1880 امیر عبدالرحمان خان از جانب کارمند استخباراتی انگلیس ل.گریفین دریافت نمود، دال برین مدعا است: « درباره مرز های تمام نواحی قندهار باید گفت که به گمان اغلب این موضوع به حکمران دیگری سفارش شود، با این استثنا، حکومت انگلیس آماده است به شما در تحکیم حکومت مستحکم در تمام مناطق افغانستان به شمول هرات که توسط امیر پیشین از خانواده شما اداره میشد، صلاحیت تفویض نماید.»<sup>۲</sup>، افزون بر آن در این نامه خاطر نشان میگردد که حکومت انگلیس تسخیر هرات را برای امیر عبدالرحمان خان تضمین نمیکند، اما از اقدامات امیر در جهت تسخیر هرات به هیچوجه جلوگیری نخواهد کرد. بنابراین دولت استعمارگر انگلیس پس از شکست در جنگ دوم افغان و انگلیس امید اشغال کامل این

کشور یا تجزیه بخشی از آنرا از دست داد، زیرا هند بریتانیایی تحکیم نظارت بر سیاست خارجی افغانستان و اشغال ولایات خاوری کشور را که در آنها قبایل پشتون زیست دارند، بزرگترین پیروزی برای خود میدانست. حکومت انگلیس با وجود شکست در جنگ، از دشمنی موجود، رقابت ها و خودخواهی های اعضای خانواده شاهی، برای تجزیه افغانستان به صورت ماهرانه استفاده میکرد. امیر عبدالرحمان خان در نتیجه کمک و پشتیبانی اهالی غیر افغان ولایات شمالی و مرکزی نیروی جنگی بزرگ صد هزار نفری تشکیل داد که پس از آن از جانب حکومت انگلیس به حیث امیر قانونی افغانستان به رسمیت شناخته شد. بدین ترتیب او تخت پادشاهی را تصاحب کرد، مگر پادشاهی عبدالرحمان خان از جانب قبایل افغان و سردار محمد ایوب خان پذیرفته نشد. عبدالرحمان خان پس از تحکیم حکومت خویش در سال 1881 قندهار و هرات را تابع حکومت مرکزی ساخته و ساحه کشور را در محدوده‌ی که در عهد امیر شیر علی خان موجود بود، توسعه بخشید. در سالهای 90 سده نهم امیر عبدالرحمان خان هزارستان و کافرستان را فتح نمود. در جریان دهه اخیر سده نهم عبدالرحمان خان با اتکا به کمک تسلیحاتی و اقتصادی حکومت انگلیس تمام ساحه کشور را تابع ساخته و دولت متمرکز افغانستان را تشکیل داد. به قول ی. م. ریسنر افغانستان «چهره یک دولت کثیر الملت چند پارچه‌ی را بخود گرفت»<sup>۱</sup>، مذاکرات میان دولت انگلیس و امیر عبدالرحمان خان درباره تعیین مرز های خاوری کشور خیلی بطول کشید. در نتیجه مذاکرات ممتد و تهدید آغاز جنگ جدید در سال 1893 قرارداد بالایی افغانستان تحمیل گردید که بر مبنای آن امیر عبدالرحمان خان مالکیت حکومت انگلیس را بر بخش زیادی مناطقی که در آنها قبایل پشتون سکونت دارند، برسمیت شناخت. تعداد زیادی از قبایل پشتون در بخش خاوری کشور از حدود مرز های افغانستان بیرون ماندند.

بدین ترتیب در اواخر سده نهم حکومت انگلیس با ایجاد منطقه حایل، هند بریتانیایی را از افغانستان توسط به اصطلاح خط مرزی دیورند جدا ساخت، که در واقعیت امر مناطق پشتون نشین به دو بخش برابر توسط این خط تقسیم گردید. پس از حصول استقلال در سال 1919 حکومت افغانستان بارها تلاش نمودند تا درباره خط دیورند تجدید نظر به عمل آورند، مگر در این راستا مساعی آنها بی نتیجه بود، زیرا پس از تشکیل دولت پاکستان در سال 1947 این خط مرزی بحیث مرز دولتی میان افغانستان و پاکستان توسط جوامع بین المللی شناخته شد. بخش مناطق قبایل پشتون که به ساحه قلمروی پاکستان تعلق گرفت، اکنون ایالت مرزی شمال غربی پاکستان را تشکیل میدهد و در آنجا سیزده - چهارده میلیون نفر سکونت دارند که تعدادشان خیلی زیادتر از پشتون های ساحه افغانستان است. دولت افغانستان خط دیورند را به حیث مرز دولتی به رسمیت نشناخته، افزون بر آن از سالهای پنجاه سده گذشته بدین سو پشتیبانی از پشتون های بیرون مرزی را در جهت تعیین سرنوشته ملی شان، به صفت یکی از مسایل مهم سیاست خارجی خود انتخاب کرده است. «مساله پشتونستان» یکی از مسایل مغلق و متضاد مناسبات میان افغانستان و پاکستان را تشکیل داده و حتی هرگاهی منجر به تصادمات نظامی مرزی بین دو کشور گردیده است. چنانچه پیشتر تذکر یافت، در اواخر سده نهم پروسه تشکیل دولت متمرکز افغانی در حدود مرز های کنونی آن تکمیل گردید، ترکیب ملی و تباری کشور ناهمگون و غیر متجانس بود. قبایل و مردمان متعددی که در افغانستان ساکن بودند، به زبان های

گوناگون تکلم کرده و از نگاه رشد ساختار اجتماعی و اقتصادی در مراحل مختلف قرار داشتند. در آستانه سده های نهم و بیستم به باور پژوهشگران روسی (ن. ا. اریستوف و ا. ی. ساریف) نفوس افغانستان در حدود چهار تا هفت میلیون نفر بود، نظر به قول دانشمندان اروپایی به گونه مثال دانشمند انگلیسی فیشر این رقم از شش میلیون نفر تجاوز نمیکرد.

دانشمند ازبک م. ا. بابا خواجه یف پژوهشگر مسایل افغانستان چنین معتقد است که «... در ترکیب دولت متمرکز افغانستان، که در اواخر قرن نهم تشکیل گردید، رویهمرفته که تعداد زیادی اهالی غیر افغان در این مدت به کشور های همجوار مهاجرت کردند، رقم نفوس غیر افغان به حد بالا بیشتر بود».

هنوز در عهد امیر عبدالرحمان خان جریان اسکان ناقلین قبایل افغان در مناطق غرب، شمال و شمال شرق کشور به شدت آغاز گردید. در این مناطق از زمان های قدیم تاجیک ها، ازبک ها، هزاره ها و مردمان متعدد ترک تبار زیست داشتند. همزمان با اسکان افغان ها در این نواحی، بمنظور جلوگیری از نارضایتی و مقاومت مسلحانه اهالی، حاکمان افغان مردمان بومی را به مناطق صعب العبور و دره های عمق کشور به جبر و زور تبعید کردند. این سیاست اسکان ناقلین قبایل پشتون به وادی های حاصل خیز غرب، شمال غرب، شمال و شمال شرق مورد پشتیبانی و تأیید حاکمان بعدی افغان قرار گرفته و تا سال 1973 الی سقوط دولت شاهی ادامه داشت.

افغانستان کشوری است متشکل از ملیت ها، اقوام، قبایل، خیل ها و تبار های گوناگون و دلیل « ترکیب رنگارنگ » نفوس این کشور ناشی از آنست که افغانستان در مرکز آسیا قرار داشته و از قدیم الایام در آن مردمان گوناگون و متعدد تباری سکونت داشتند. از سوی دیگر قلمروی افغانستان در روند سده های طولانی عرصه مهاجرت اهالی گوناگون و تهاجمات فاتحان و سلحشوران متعدد بوده است. کارل ریتز در اثر خود بنام « ایران » این ویژه گی را چنین بیان میکند: « نفوذ بیگانگان و تقسیم اهالی بومی به قبایل، تبار ها، اقوام، طایفه ها و خیل ها چنان شرایطی را مهیا ساخته است که تا هم اکنون افغانستان به حیث منطقه ازدحام مردمان گوناگون شناخته شده، اهالی آن به بسیار ساده گی از میان طایفه خود جدا گردیده و هر نوع تغییرات و دیگر گونی را متحمل میشود» ۲.

زمینه پیدایش تشنجات ملی میان ملیت های افغانستان پس از تشکیل دولت متمرکز هنگامی بوجود آمد که در نتیجه رقابت استعماری انگلیس و روسیه بخاطر تعیین مرز های افغانستان، مردمان «ناهمگون» ( تاجیک ها، پشتون ها، ازبک ها، ترکمن ها، بلوچ ها و دیگران) بصورت اجباری در ترکیب دولت افغانستان گنجانیده شدند. کتله عمده این مردمان بیرون از افغانستان قرار داشتند که بعد ها در ترکیب کشور های همسایه چون پاکستان، ایران، ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان شامل گردیدند.

نخست باید گفت که شیوه کار دانشمندان افغانی که در آثار خود در باره تاریخ افغانستان به ویژه نقش کلیدی پشتون ها در ایجاد دولت مرکزی و قابلیت خارق العاده این قبایل اظهار نظر نموده اند، اشتباه و دور از واقعیت تاریخی است، زیرا ویژه گی های نا همگون ملی این کشور عکس این ادعا را منعکس میسازد. به گونه مثال، در اواخر دهه سوم سده گذشته پروفیسور نجیب الله استاد دانشگاه کابل در پیشگفتار اثر خود بنام « آریانا یا افغانستان، تاریخ مختصر افغانستان »

مینویسد که همه ملیت ها و مردمان افغانستان «افغان» هستند و «ملت واحد افغان» را تشکیل میدهند. این موولف تمام دولت های را که در گذشته های دور و قرون وسطی در این سرزمین پیش از تشکیل دولت افغانی در سال 1747 موجود بودند «دولت های افغانی» شمرده و تمام دستاورد های فرهنگی معنوی و مادی که بوسیله زحمات همه مردمان این منطقه ایجاد گردیده بود، نتیجه خدمات تاریخی افغان ها اعلام می کند. ۱ برخی از دانشمندان افغانی پشتون هارا ساکنان بومی و اصلی افغانستان شمرده و سایر مردمان این سرزمین را مهاجر میدانند. بخشی از پژوهشگران تاجیک هارا «جزیی از قبایل پشتون» به حساب می آورند. بعضی از دانشمندان افغان بر این عقیده اند که تاجیک ها، از یک ها، ترکمن ها و سایر گروه های تباری که در ولایات شمالی افغانستان زیست دارند، در عصر حاضر به ویژه پس از اشغال آسیای میانه توسط روسیه و در اثر جنگ های داخلی در دهه دوم سده بیستم به این مناطق مهاجرت کرده و مسکن گزین شدند. با بس تاسف که این مفکور ه در میان دانشمندان آسیای میانه از جمله بین دانشمندان تاجیکستان نیز سرایت کرد. تلاش ها در جهت جعل واقعیت های تاریخی و در مجموع جعل تاریخ افغانستان تا هم اکنون ادامه دارد. بگونه مثال، از تالیفی بنام «سقوی دوم» از شخصی به اسم سمسور افغان میتوان نام برد، که توسط مرکز فرهنگی افغان در جرمنی طبع گردیده و بعدا در کابل به زبان فارسی ترجمه و نشر شد. در این اثر نویسنده تاریخ کامل افغانستان را در سده بیستم از موضع شوونیسم بزرگ پشتون بررسی نموده و موجودیت ملیت ها، اقوام و تبار های غیر افغان را در این سرزمین انکار میکند. از تفصیل محتوای این نبشته صرف نظر نموده، فقط خاطر نشان میسازیم که سمسور افغان در این اثر اهداف و وظایف هواداران خود را در جهت حفظ وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان «تعیین» میکند. نویسنده این اثر افزون بر پشتیبانی از مطالبات عنعنه یی ناسیونالیست های پشتون مبنی بر شناخت همه باشنده گان افغانستان بنام «افغان» و تسجیل زبان پشتو به حیث یگانه زبان رسمی کشور، به اجرای تدابیر خشن و در واقعیت ماجراجویانه تاکید میورزد. نویسنده «سقوی دوم» بدین باور است که برای تامین امنیت در ولایات شمال کشور باید در طول مرز های افغانستان با تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان، از جمله اهالی قبایل پشتون ولایات جنوبی، جنوب شرقی و شرقی «کمر بند امنیتی» تشکیل و تاسیس گردیده و محافظت شهر ها و شاهراه های مواصلاتی بزرگ به آنها سپرده شود. ۲، در این نبشته همچنان تذکر رفته است که «چون دره پنجشیر همیشه در اثر دسایس دشمن علیه سایر اهالی کشور مورد استفاده قرار میگیرد»، ۲ بنابراین به منظور جلوگیری از این دسایس نویسنده تاکید میکند که اهالی بومی تاجیک این واحه بصورت کل به جاهای دیگر منتقل گردند و در عوض آنها اهالی قبایل پشتون اسکان یابند. باید خاطر نشان ساخت که جانبداران حل مساله ملی، حفظ وحدت ملی و تمامیت ارضی از طریق چنین اندیشه ها و اقدامات فاشیستی نه تنها در خارج از کشور با ایجاد نهادهای پشتونیستی مصروف فعالیت اند، بلکه این موضع گیری از طرف حلقهات معینی در داخل افغانستان در مرحله نخست توسط مقامات رسمی دولت پشتیبانی میشود. تلاش ها در جهت جعل آشکار و تحریف واقعیت های تاریخی، چسپاندن همه دستاورد های مادی و معنوی فرهنگ پر بار پیشین این سرزمین به افغان ها توسط هیچ شواهدی تایید نشده و با واقعیت تاریخی مطابقت ندارد.

موضوع اسکان ملیت ها، قبایل و تبارهای گوناگون رادر افغانستان در سده های میانه و عصر حاضر بر مبنای بایگانی های تاریخی و چشم دید هم عصران به خوبی میتوان تعقیب و بررسی نمود.

و.و.گریگوریف دانشمند روسی یکی از نخستین پژوهشگران تاریخ باشنده گان افغانستان در ضمایمی که بر تکمیل «جغرافیای ریتر» درباره ترکیب اهالی بومی افغانستان افغانستان در آغاز سده بیستم نشر نموده است، مینویسد که «... ترکیب اهالی افغانستان متشکیل از دو طبقه است: ۱-قبایل حاکم (افغانها) که از نگاه تاریخی در گذشته نه چندان دور (در عصر حاضر) این سرزمین را اشغال نمودند،

۲- مردمانی که قبل از اشغال این سرزمین توسط افغانها در این کشور سکونت داشتند، و تعداد بسیاری از مردمان دیگری که توسط افغانها مطیع ساخته شدند، که عبارت اند از: تاجیک ها، سوات ها، ایندکی ها، سیاه پوشان و غیره» ۱. گریگوریف به ادامه گذشته در بخش «مهاجرین اعصار پیشین و حاضر» «شاخه سوم» اهالی و اقوامی رامشخص میسازد که از بقایای ارتش فاتحان در دوره های گوناگون تشکیل یافته اند، که عبارت اند از: عرب ها، قزلباش ها، هندی ها، یهودها، هزاره ها، جغتای ها، ترک ها و غیره. ۲. ی.م. ریسنر خاورشناس شهیر روسیه پس از مطالعه و بررسی منابع کثیر، بایگانی های تاریخی، آثار خاورشناسان روسیه و یادداشت های جهانگردان انگلیسی و اروپایی که در نیمه نخست سده نهم از افغانستان دیدن کردند، در کتاب خود بنام «رشد فیودالیسم و تشکیل دولت افغان» «کذب برخی از منابع افغانی را درباره نقش استثنایی پشتون ها در تاریخ افغانستان ثابت میسازد. او معتقد است که در سده یازدهم و هم پس از آن اهالی بومی قلمروی کنونی افغانستان، میان کوه های هندوکش و کوه های سلیمان تاجیک ها بودند و در نواحی بین کوه های سلیمان و سواحل وسطی دریای سند مردمان گوناگون نژاد هندی زیست داشتند. اما درباره افغان ها باید گفت که نخست آنها در دامن های کوه های سلیمان بصورت مجزا محصور بوده و به قسم قبایل کوچی و نیمه کوچی در سطح خیلی نازل رشد اجتماعی و اقتصادی حیات بسر میبردند. ۳، پیش از آن هم ی.م. ریسنر خاطر نشان کرد که «افغان ها در سده های پیشین و میانه نمیتوانستند حامل «فرهنگ عالی» باشند، زیرا آنها خیلی دیرتر از ساختار جامعه اولیه به جامعه طبقاتی و فیودالیسم عبور نمودند. جامعه طبقاتی میان افغان ها به گمان اغلب بین سده های شانزدهم و هفدهم، و ساختار دولتی در نیمه سده هژدهم ایجاد گردید. افغان ها خیلی بعد تر به قوم و ملیت تبدیل شده و ناگزیر تحت تاثیر فرهنگ مردمان هندی تبار، آسیای میانه، ایران و مسلما زیر اثر فرهنگ عالی تاجیک ها و از یک ها قرار گرفتند» ۱.

در نیمه نخست سده نهم دولت افغانستان نه تنها در اثر مساعی حاکمان افغان یا در مجموع افغانها، بلکه در نتیجه مساعی جدی و ایثار ملیت تاجیک توانست جنگ ها، اختلاف های خاندانی و مبارزه میان سران قبایل گوناگون پشتون را بر سر قدرت خنثی ساخته و ساختار دولتی خود را حفظ نماید. به قول خ. نظروف همین عامل سبب شد که در افغانستان اختلافات و تناقضات فیودالی رفع گردیده و دولت متمرکز به وجود آید، و افغانستان از تجزیه نجات یافته، تمامیت ارضی خود را حفظ کند. ۲.

دوره بس طولانی سپری شد که طی آن ادعای اکثریت بودن ملیت پشتون بصورت غیر موجه به حیث سلاح سیادت سیاسی در برابر سایر ملیت ها و تبارهای کشور بکار برده میشود. در واقعیت امر این ادعا هیچگونه بنای منطقی ندارد. زیرا در گذشته شرایط مهیا نبود که سرشماری انجام یافته وتعداد نفوس وترکیب تباری آن تعیین گردد. واضح است که در افغانستان تا کنون سرشماری نفوس بصورت واقعی اجرا نشده است تا طبقات مردم وترکیب آنرا احتوا کند. بنابراین استفاده از آمار ثابت برای تعیین تعداد نفوس وترکیب تباری آن منظره واقعی را منعکس نساخته وخصوصیت حدسی دارد.

برگذاری واجرای سرشماری نفوس تحت نظارت نهادهای بین المللی نه تنها برای رشد بعدی اقتصاد افغانستان ضروری ومفید است، بلکه از اهمیت سیاسی ویژه یی برخوردار است. بدون چنین سرشماری تعداد واقعی نفوس وترکیب تباری آنرا نمیتوان تعیین نمود.

افغانستان نه تنها میهن افغانها (پشتون ها)، بلکه وطن همه ملیت وگروه های تباری است که در این کشور زیست دارند. تمام این گروه های تباری نفوس افغانستان در طول سده های متمادی خیلی پیشتر از تشکیل دولت ویژه افغانی در میانه سده هژدهم درین کشور متوطن بودند. به عباره دیگر تعدد ملیت ها وتبارها در افغانستان پی آمد رشد کشور در دو سده اخیر نبوده، بلکه این امر از ویژه گی های تاریخی آن ناشی میشود. آثار تاریخی متعدد کتبی، آثار جهانگردان چینایی، عربی ونخستین سیاحان اروپایی که در سده های میانه وعصر حاضر از آسیای مرکزی دیدن کردند، دال بر این مدعا است.

. رحمت الله روند، 13 جنوری سال 2014 ترسایی

www.easttime.ru منبع: